

الف

نصرت مہم

« ایسا کس یا ایلیا »

کرد آورده :

مراد اورنگ

بخط : علامہ علی عطاء چیان



کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه ملی

۱۷

۷۸۱

س

اداره دفتر کتب کتابخانه ملی

بشماره

ثبت گردید ۱۷۷۸۱

الف

حضرت معصوم

« ایاس یا الیا »

گرد آورده :

مراد اوزنگ

بخط : ملا علی عطاء چیان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با نام و آوازه حضرت خضر علیه السلام همه آشنا هستند، ولی شاید کسی از نام اصلی و پیشینه تاریخی او آگاهی داشته باشد. داستان در کتابها مفصل است. خلاصه اش این است که او را زنده جاودانی میدادند و در حضرت موسی علیه السلام میخوانند و می نویسند با آنقدر رومی هم در هنگام مسافرت به ظلمات همراه بوده است. میگوید از طرف خدا نامور گنجبانی از مسافران دریا با همی باشد به چنانکه الیاس پیغمبر با مور گنجبانی مسافرن در چنگهاست. گرچه در کتابها خضر و الیاس را دو شخصیت جاودان زنده یاد کرده اند، ولی در بررسی های خودشان خواهیم داد که هر دو یکی هستند.

در تورات و انجیل و دیگر نوشته های مربوط به انبیاء بنی اسرائیل نام خضر نبی خوریم، بلکه آنرا لقبی از زبان رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه در باره الیاس پیغمبر می یابیم که گونه است از ایلیا در نوشته های بنی اسرائیل. رویم رفته در نوشته های معتبر دینی نام خضر را با داستانهای پر شاخ و برگ که در باره اش نوشته اند نمی بینیم. در زیر نویس صفحه ۱۲ جلد مقدمه کتاب معتبر گز العمال فی سنن الاقوال و الافعال نیز که جامع احادیث نبوی میباشد، به این موضوع اشاره میکند و میگوید همه آنچه که در شان خضر و حیات او نوشته اند بی اساس و نادرست است.

با مقالات مختلفی که در این باره نوشته اند کار نداریم، زیرا اصل مقصود من است که

نام و نشانی دست پیشینه کهن پیغمبر مورد بحث را روشن سازیم. بنا بر این مطلب را
 کوتاه می‌کنیم و مقدمه را پایان می‌دهیم و به اصل موضوع می‌پردازیم. البته ذکر همه

مراد او زنگ

تهران - ربیع الثانی ۱۴۰۰ هجری قمری



۲ الیاس

چون خیر نمبر همان الیاس در قرآن است، از این رو باید بدکرانی که در باره
او می باشد پروازیم و از گفته های مفسرین نتیجه گیری کنیم.
در دو جا از قرآن مجید به این نام برخوردیم. یکی در سوره ۶، آیه ۸۵. دیگری
سوره سی و هشتم آیه ۱۲۳.

اولی آیه هشتاد و پنجم از سوره ۶ که سوره انعام باشد:
وَذَكَرْنَا وَيْحَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلُّ مِّنَ الصَّالِحِينَ .
یعنی ذکر یاسیحی و عیسی و الیاس همه از نیکوکاران بودند.
در پشت سر آن که آیه ۸۶ باشد از چند تن دیگر نیز یاد کنید که اَلْبَتَّحَ هَم
از آنان است. چون اَلْبَتَّحَ بآلیاس داستان او به شکلی کامل دارد، از این رو
آن آیه را هم در اینجا می آوریم و ترجمه و توضیح می پردازیم: وَاسْمِعِيلَ وَالْبَتَّحَ
وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ .

یعنی اسماعیل و یونس و لوط را، و یحیی را برتری دادیم بر جهانیان.
از این دو آیه بجز ترجمه ساده مطلب مهم دیگری بدست نمی آید. فقط در تفسیر
کشف الاسرار و هده الابرار نشان می دهد که اَلْبَتَّحَ شاکر و الیاس بوده. چنانچه

بعداً خواهیم گفت، ایسح شاکر دایاس یا ایلیا بوده و با براین، نوشته کشف الاسرار
و عده الأبرار با پیشینه تاریخی تطبیق میکنند. چون در سوره کهف از آیه ۶۰ بعد
گفت و گو از دیدار حضرت موسی با عارفی بینا دل است و در تفسیر ما و خضر
داشته اند. از آنجست باید برخی از نکات یاد شده در تفسیر ما را که روشنگر از بود
بحث میباشد، از روی ژرف بینی بررسی کنیم و از آنها نتیجه بگیریم.
از تفسیر ما آشکارا بر میآید که اسم اصلی خضر ایلیا میباشد و خضر لقب است
خضر بمعنی سبز است. چون هر جامی نشسته آنجا سبز میشود، از این رو باین لقب
خوانده شده. انیک کواهی ما از تفسیر ما :

در ترجمه تفسیر طبرنی موضح و استقام حبیب یغمانی می نویسد از بر آن مراد خضر
خوانند که هر جا بر شستی آن موضع سبز گشتی.

در تفسیر کشف الاسرار و عده الأبرار میگوید برخی بر آنند که اسم خضر :
بلیا بن مکان بن قطن میباشد و خضر لقب است. برای این بدین نام خوانده
که در جای طبع و روشنی نشسته آنجا سبز شده است.

در تفسیر ابوالفتح رازی می نویسد نام او ایلیا بن مکان و خضر لقبش بود.
برای آنش خضر خوانند که ابوهریره روایت کرد از رسول علیه السلام که او را برای این

خضر خواند که او بر پوشتین سفید نشست زیرا او سبز شد .

حدیث پیغمبر رحمت در صفحه ۱۲ جلد هفتم کنز العمال بدین ترتیب است : عَنْ
أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : إِنَّمَا سُمِّيَ الْخَضِرُ خَضِرًا
لأنَّهُ جَلَسَ عَلَى فَرْدَةٍ بَيْضَاءَ فَإِذَا هِيَ تَهْتَزُّ تَحْتَهُ خَضِرًا : یعنی
از ابو هریره روایت است که رسول صلی الله علیه و آله فرموده برای این خضر بدین نام خوانده شد که
او در ردی پوشتین سفید نشسته بود تا گمان پوشتین در برابر او جنید و سبز گشت .

فرموده پیغمبر اکرم صلوات الله علیه که قدیم ترین سند است موضوع را روشن ساخت و
آشکارا نشان داد که خضر لقب پیغمبر مورد نظر است . میتوان قبول کرد که این لقب برای
نخستین بار از زبان پیامبر اسلام است ، زیرا پیش از آن هیچ کتابی اثری از نام
خضر دیده نمی شود .

در صفحه ۱۰۲ ، از کتاب قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابو بکر عتیق میابوری مشهور
به سور آبادی و اسم آورده دکتر بحی مهدوی گفت و گو از جناب درست . در اینجا
داستانی از علی علیه السلام است بدین مضمون :

علی رضی الله عنه آن شب بخواب دیده بود که مرد سبز جامه ای او را گفتی فردا که

فرا حرب شوی همی که «یا هو» ، یا مَنْ هُوَ هُوَ ، یا مَنْ لَاهُوا لَاهُوا ، عجایب بسیار . علی

آن روز در صرب آن گفت تا هفتاد تن را بگویند . رسول او را گفت این چه سخن است که
می گویی ؟ گفت یا رسول الله دوشستم از مرد سبز جامه نورانی . رسول گفت
آن خضر بود علیه السلام . درینا اگر تمام گفتی آن همین نام خداست عزوجل .
با آنچه گفتیم و نوشتیم به این نتیجه رسیدیم که اسم اصلی خضر ایلیا یا ایاس بود
و خضر لقب است . در تفسیر زین العابدین رهنما (تفسیر سوره کهف) منسوب بعضی از
خاور شناسان خضر را همان ایاس گرفته اند . در کتاب رحسنگان جهان شایف
آیه الله محمد مردوخ بم ایاس را ایلیا میداند که از بسیار بنی اسرائیل بوده و بر
ضد بت پرستی اقدام کرده است . چون در آیه ۱۲۳ ، از سوره صافات هم به نام
الیاس بر بخوریم و مفسرین عظیم الشان در آنجا از پیشینه و سرگذشت او شت گشت و گو کرده اند
و زمینه را برای بهتر شناسی او آماده ساخته اند ، از اینرو بدان آیه در ترجمه و توضیح آن
میرد ازیم . انک آیه وان الیاس لمن المرسلین . یعنی بدستی که ایاس
هر آینه از فرستادگان است .

سرگذشت الیاس بتفصیل در تفسیر نوشته شده . خوشبختانه این سرگذشتها
با شرح احوال ایلیا نبی سازگار میباشد و از آنجایی که سوی مقصد را نهانی میکنند و آشکارا میگویند
که ایاس همان ایلیا در نوشته های یهود است که از لحاظ نام نیک جاودانی است

یافته و در حور بحث تحقیق و نمودار سپهر راه شده است. از میان این نوشته ها آنچه را که در
صفحه ۲۵۹ و ۳۶۰ قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابو بکر عتیق میثا بوری یاد شده در اینجا
میآوریم و همان برای تحقیق با سرگذشت ایلیم نبی در نوشته های بنی اسرائیل را بنمای پژوهش
خود قرار میدسیم. اینک گفته های کتاب قصص قرآن مجید درباره الیاس علیه السلام:
«و می اهل بعلبک را با حق و توحید خواند. ابا کردند. و ایشان را ملکی بود نام و می اُحب
ظلوم و غشوم دشمن. و یار زنی بودند نامش ازیل فاجره. آنکه بچی را او کشت. اُحب
و ازیل قصد کشتن الیاس کردند. و می بگرخت در کوه در غاری شد پنهان. اُحب پسر
بود بهار. کس به الیاس فرستاد که باز آ و پسر مرا دعا کن. گر شفا یابد من ترا بنوازم.
الیاس جواب باز فرستاد که بخدای ایمان آ و کرده ترا عذاب کند. و می خسته گرفت
پنجاه مبارز را به آوردن و می فرستاد. و می را آواز دادند که فرو آ می مرس. گفت
ای بار خدای من. گرمی دروغ گویند شرایشان از من کثابت کن. آتشی دریشان افتاد
همه را بسخت. اُحب پنجاه مبارز دیگر قوی تر نفرستاد. همه بختند. ازیل را کاتبی
بود مومن. در سردوستی داشت با الیاس. او را به الیاس فرستاد تا او را بفریاد و
بیان آورد. چون به وی رسید گفت: ای دوست من بدان که این ملک قصد کشتن تو دارد.
اکنون که ترا باز یافته ام فرمان ترا است بر من اگر خواهی تا تو بیا شمر و اگر خواهی باز گردم»

وی را باز گردانید و خود در شب باز آمد و در شهر توار می شد در خانه زنی شش ماهه بود. آن زنی را
 پسری بود بیع نام بود. وی به الیاس ایمان آورد. چون الیاس از میان قوم پیوسته
 شد و قصد ایشان بجلالت وی بدینست، برایشان دعا کرد بقطعه هفت ساله. خدای
 تبارک و تعالی گفت: من بر بندگان از آن رحم ترم که خدین عذاب کنم ایشان را هر چند
 کافرانند. [الیاس] کم میکرد تا بدو سال آمد. خدای تعالی او را بعذاب دو سال
 اجابت کرد. الیاس گفت یارب منیع را در فرمان من کن تا نگذارم که ببارد در روزی
 من چنانکه خواهی سبب کن و خود در کوه شد. خدای تبارک و تعالی مرغی را بفرستاد،
 بگذاشت تا هر چه الیاس را بایست به وی می آورد تا دو سال. قوم او بشیر از گرسنگی میزدند
 بدینستند که آن از دعای الیاس است. زارها کردند به وی تا وی ایشان را دعا کرد
 بنعمت. ایشان فرج یافتند. خدای تعالی او را گفت حاجت خویش بخواه. وی
 تا خیر مرگ خواست. مرکبی از هوا فرود آمد مانند اسب آتشین. الیاس بر وی نشست
 و در هوا شد.

سخنان یاد شده در کتاب قصص قرآن مجید، دورمانی است از سرگذشت الیاس
 که شرح کامل آن در نوشته های یهود آمده است. چون در روزگار آن خیلی کهن تورات و
 ضما نم آن به فارسی ترجمه نشده بوده، از این رو برای محققین بدست آوردن اطلاعات

کامل مقدور نبوده پس زمانی از برخی از دانایان یهود شنیده و نوشته اند که برقرار از اشتباه
 نیست . ولی حالا که ترجمه تورات و ملحقات آن درست است ، می توانیم اصل داستان را
 بدانگونه که بوده از آنجا نقل کنیم و از بررسی خود درباره خضر یا الیاس که همان ایلیای نبی اسرائیل
 باشد نتیجه کامل بگیریم و پژوهشندگان را از سرگردانی دریا و ریم و به پایگاه شناسائی برسانیم .
 در جای خود از این رساله این کار را می کنیم و اصل داستان را از نوشته های یهود یادیم .

الْيَسَعَ

در دو جا از قرآن مجید به نام الْيَسَعَ بر میخوریم . یکی در آیه ۸۶ ، از سوره انفک
 که در بخش نام الیاس نوشته ایم . دیگری در آیه ۴۸ ، از سوره ۳۸ که سوره ص باشد .
 چون الْيَسَعَ جانشین الیاس بوده و داستان هر دو با هم است ، از این رو
 باید آیه ۴۸ سوره ص را نیز بنویسیم . این آیه و ذکر اسمعیل و الیسع
 وَذَ الْكَفَلُ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ - یعنی ای محبت یاد کن اسماعیل و الیسع و
 ذوالکفل را که همه از گزیده گان بودند . در کشف الاسرار و عده الأبرار می نویسد الیسع خلیفه
 الیاس بوده . و تفسیر های دیگر مطلب قابل توجهی درباره او دیده نمی شود .

چون از آیات قرآن و تفسیرها و توضیحات مربوط به آنها درباره الیاس نمی توان

بسته بست آوردیم، اینک میپردازیم به ذکر نوشته مانی از بزرگان یهود درباره ایمانی مقام نبوت
و سرگذشت او. اما پیش از شرح داستان او، باید شرح احوال پادشاه همزمانش را که بنام
آحاب یا آحاب است و در کتاب مشهوره «قاموس کتاب مقدس» یاد شده در اینجا میآوریم و
در دنبال آن به ذکر سرگذشت ایما پردازیم.

آحاب

مقتضی پادشاه بنی اسرائیل بود که در سال ۸۷۴ پیش از مسیح بجای پدرش عمری ب
تخت نشست و بیست و دو سال پادشاهی کرد. تاریخ بیچپیک از پادشاهان یهود مثل تاریخ آحاب
خزن املیز نیست. زوجه اش ایزابل دختر اتابیل پادشاه بت پرست مغرور و متکبر و غیور
صور بود و از آلودگی پرستش بعل و عشاروت در سامره بناموده مثال آن دو ستم در آنجا
نهاد و بت پرستی و شرارت رواج کلی یافته پیغمبران خدا مقتول شدند و پرستش خدای حقیقی
ممنوع گشت. این پادشاه بیش از پادشاهانی که قبل از او بودند باعث برافروختن غضب خدا
شد و در آشنای این بی ایمانی عظیم، خداوند زمین را سه سال بقیحلی و خشکی مبتلا نمود.
پس از آن وجود بت پرستی را با آتش آسمانی قتل ۴۵۰ نفر از پیغمبران بعل و ۴ نفر
پیغمبران عشاروت در آن زمین محو کرد. بعد از شش سال بن هلدو نیز در

در اسرائیل ایزابل شد. بنابراین خانه برای بعل و عشاروت

بالشکری خویش بر اسرائیل حمله نموده در نهایت رسوائی بزمیت یافت و سال بعد نیز هنگامی که
 آحاب او را اسیر کرد، بیش از پیش رسوا و مغلوب گردید. لکن آحاب می را بدین
 رضایت خدارا ساخت. بدین واسطه غضب خداوند فروخته شد و با وجود آگاهی و الطاف
 الهی باز آحاب همواره در جاده عصیان قدم زده و متدرجاً راه می پیمود. بالاخره بدانها
 ننموده نابوت را (که یکی از مردان اسرائیلی بود) در حوالی قصر خود در زیر عیل قتل رسانید
 و ظلمها و بت پرستی و افعال نکو بیده و نامنجاری وی بطوری از حد گذشت که مانع از شدت
 لهذا خداوند الیاس نبی را فرستاد تا عذابهای را که بر او و اولاد و اختالش خواهد رسید
 اعلام نماید. ولی بواسطه فروتنی و خنوع او خداوند در اجرای عذابهای موخود تاخیر فرمود.
 لکن قدری بعد از آن هنگامی که با یهوشافاط شهریار یهودا به غزم تسخیر راموش جلبعا که
 ملک سوربان بود میرفت. در جنگهای مقدره الهی کشته شد و گمان خون او را در دزد حوض
 سامره لیسیدند.

(نقل از کتاب اول پادشاهان باب ۱۶ و ۲۲)

ایلیای تشبی

چون از داستان آحاب آگاهی یافتیم، اکنون میپردازیم به شرح جزئیات تشبی ایلیا
 که از روستای تشبه بوده و بهنجیت ایلیای تشبی معروف شد است. در اینجا توجه

باین کلمه مهم را ضروری میدانیم که زمان فعالیت دینی ایلیایی از سال ۸۲۴ پیش از
 میلاد مسیح به شمار میآید که آغاز سال فرمانروائی آخاب بوده . چون حضرت موسی علیه السلام
 در سال ۱۳۹۲ پیش از مسیح به مقام بزرگ پیمبری رسیده است ، بنابراین حساب ،
 آغاز دوره فعالیت ایلیایی که در نوشته های اسلامی بنام خضر می باشد ، در حدود ۵۱۸
 سال بعد از تولد حضرت موسی و ۴۳۸ سال پس از بعثت او خواهد بود و با ثابت شدن
 این فاصله زمانی نمیتوان آن دوران همزمان دانست ایلیای معروف به خضر را معلم و
 و مرشد موسی خواند . از سوی دیگر ، راهنمای اسکندر مقدونی شمرده نش در مسافرت به
 ظلمات نیز دور از پذیرش عقل و دانش است ، زیرا اسکندر در میانه های نیمه نخست سده
 سوم پیش از میلاد مسیح بوده که نزدیک بیش از پانصد سال پس از روی کار آمدن ایلیا میشود .
 اکنون که این راز را در دستیم بر میگرددیم به شرح داستان از روی نوشته های یهود .

باب هفتم از قناب اول پادشاهان

و ایلیای شبی که از ساکنان جلعاد بود به آخاب گفت : به حیات یهوه
 خدای اسرائیل که بحضور می ایستاده ام قسم که در این سالها شبنم و باران جز بکلام
 من نخواهد بود . و کلام خداوند بر روی نازل شده گفت : از اینجا برو و بطرف مشرق توبه نما

و حیثین را نزد نهر کریت که در مقابل اردن است پنهان کن، و از نهر خواهی نوشید
 و غرابهارا امر فرموده ام که ترا در آنجا بر آورند پس روانه شده موافق کلام خداوند
 عمل نمود و در فته نزد نهر کریت که در مقابل اردن است ساکن شد، و غرابهارا در صبح
 نان و گوشت برای وی و در شام نان و گوشت میآوردند و از نهر می نوشید. و بعد از
 انقضای روزهای چند واقع شد که نهر خشکید زیرا که باران در زمین نبود. و کلام خداوند
 بروی نازل شده گفت: برخاسته به صَرْفَه که نزد صیدون است برو و در
 آنجا ساکن شو. اینک به یوه زنی در آنجا امر فرموده ام که ترا بر آورد پس برخاسته
 به صَرْفَه رفت و چون نزد دروازه شهر رسید، اینک به یوه زنی در آنجا بنیرم میبرد
 پس او را صدا زده گفت: تما اینک جرعه آب در ظرفی برای من بیاور می تا
 بنوشم. و چون بحیث آوردن آن میرفت و را صدا زده گفت لقمه نان برای من
 در دست خود بیاور. او گفت بحیات یهوه خدایت قسم که قرص نانی ندارم بلکه فقط
 یک مشت آرد در تاپ و قدری روغن در کوزه و اینک دو چوبی بر می حنیم تا رفته آنرا
 برای خود و سپرم بزمیم که بخوریم و بنیریم. ایلیا دیر گفت شمس برو و بطوری که گفتم
 بکن، لیکن اول کرده کوچک از آن برای من بپزد و نزد من بیاور و بعد از آن برای خود
 و سپرت بپزد. زیرا که یهوه خدای اسرائیل چنین میگوید که تا روزی که خداوند بر من

نباراند تا پوی آورد تمام خوابش بکوزد و غنم کم بخوابد کردید. پس رفته موافق کلام ایلیا عمل نمود
 و آن زن و او و خانان آن روزهای بسیار خوردند و تا پوی آورد تمام نشد و کوزه غنم
 کم نگردید موافق کلام خداوند که بواسطه ایلیا گفته بود. و بعد از این امور واقع شد که
 پسر آن زن که صاحب خانه بود بیمار شد و مرض او چنان سخت شد که نفسی در او باقی نماند.
 به ایلیا گفت ای مرد خدا مرا با توجه کار است. آیا نزد من آمدی تا گناه مرا بیاوردی
 و پسر مرا کشتی. او دیر گفت پسر را بمن بده. پس او را از آغوش وی گرفته به بالاخان
 که در آن ساکن بود برد و او را بر بستر خود خوابانید و نزد خداوند استغاثه نمود و گفت:
 ای یهوه خدای من آیا بیهوده زنی نیز که من نزد او نماند اگر نه همه ببارسانیدی و پسر مرا کشتی.
 آنگاه خوشی تن را سه مرتبه بر سپردار کرده نزد خداوند استغاثه نمود و گفت: ای یهوه خدای من
 مسلت انیکه جان این پسر به وی برگردد. خداوند آواز ایلیا را اجابت نمود و جان پسر
 به وی برگشت که زنده شد و ایلیا پسر را گرفته او را از بالاخانه به زیر آورد و به مادرش سپرد
 ایلیا گفت بهین که پسر زنده است. پس آن زن به ایلیا گفت الان از این دانستم
 که تو مرد خدا هستی و کلام خداوند در دهان تو راست است.

باب هجدهم از کتاب اول پادشاهان

و بعد از روزهای بسیار کلام خداوند در سال سوم به ایلیا نازل شده گفت بر و دورا

به آخاب بنما و من بر زمین باران حواسم بپرازند. پس ایلیا روانه شد تا خود را به آخاب
 بنماید و قحط در سامره سخت بود. آخاب عوبد یار را که ناظر خانه او بود احضار نمود و عوبد
 از خداوند بسیار سیر رسید. و میخواست که ایزابل انبیای خداوند را هلاک میساخت،
 عوبد با قصد نفر از انبیا را گرفته ایشانرا پنجاه پنجاه در مغار پنهان کرد و ایشانرا به ان
 پرورد. آخاب عوبد را گفت در زمین نزد تمامی پشمه های آب و همه نهرها برو که شاید
 غلف پیدا کرده اسبان و قاطران را زنده نگاه داریم و همه بهایم از ما تلف نشوند. پس زمین را
 در میان خود تقسیم کردند تا در آن عبور نمایند. آخاب بیک راه تنه رفت و عوبد یار به راه دیگر
 تنه رفت. چون عوبد یار در راه بود انیک ایلیا بدو برخورد و او دیر شناخته به روی خود در افتاد
 گفت: آیا آقای من ایلیا هستی. او را جواب داد که من بستم. برو به آقای خود بگو که
 انیک ایلیا است. گفت چه گناه کرده ام که بنده خود را بدست آخاب تسلیم کنی تا مرا کشتند.
 بحیات بنوه خدای تو قسم که قومی و مملکتی نیست که آقایم بحیثه طلب تو اینجا فرستاده باشد و
 چون میگویند اینجا نیست و آن مملکت و قوم قسم میداد که ترا نیافته اند. و حال میگوئی بر
 و به آقای خود بگو که انیک ایلیا است. و واقع خواهد شد که چون از نزد تو رفته باشم روح
 خداوند ترا بجائی که نمی دانم بردارد و وقتی که بروم و به آخاب خبر دهم او ترا شاید بخواهد

و بندها از ظنوت خود از خدا میترسد. مگر آقام اطلاع ندارد آنچه من بسکامی که ایزابل
 انبیای خداوند را می‌کشت کردم که چگونه صد نفر از انبیای خداوند را پنجاه پنجاه در مغاره پنهان
 کرده ایشان را به مان و آب پروردم. حال تو می‌گویی برو و آقامی خود را بگو که اینک ایست
 و مرا خواهد کشت. ایلیا گفت بجات یهوه صباوت که بحضور می‌ایستاد دادم قسم که خود را
 امروز بوی ظاهر خواهم نمود. پس عو بدیاری ملاقات آخاب رفته و در خبر داد و
 آخاب بحجت ملاقات ایلیا آمد. و چون آخاب ایلیا را دید ویرا گفت آیا تو هستی که
 اسرائیل را مضطرب می‌سازی. گفت من اسرائیل را مضطرب نمی‌سازم، بلکه تو و خاندان
 پدرت چونکه و امر خداوند را ترک کردید و تو پیروی تعلیم را نمودی. پس الان بفرست
 تمام اسرائیل را نزد من بر کوه کرمل جمع کن و انبیای بل را نیز چهار صد و پنجاه نفر و
 انبیای اشیریم را چهار صد نفر که بر سفره ایزابل می‌خیزند. پس آخاب از جمع بنی اسرائیل
 فرستاده انبیا را بر کوه کرمل جمع کرد و ایلیا به تمامی قوم نزدیک آمده گفت تا کی در میان
 دو فرقه می‌کنید. اگر یهوه خداست و را پیروی نمایند و اگر بعل است و را پیروی نمایند
 اما قوم در جواب او هیچ نگفتند. پس ایلیا به قوم گفت من تنها بنی یهوه باقی مانده‌ام و
 انبیای بل چهار صد و پنجاه نفرند. پس ما دو کا و بدهند و یک کا بحجت خود انتخاب کرده
 و از آن قطعه قطعه نموده بر میزیم گذارند و آتش نهند و من کا و دیگر را حاضر ساخته بر میزیم بگذارم

و آتش میسوزم. شما اسم خدای خود را بخوانید و من نام هیوه را خواهم خواند و آن خدائی که پادشاه
 جواب دهد او خدا باشد و تمامی قوم در جواب گفتند نیکو گفتی. پس ایلیا به انبیای بل گفت یک
 گاو برای خود انتخاب کرده شما اول آنرا حاضر سازید زیرا که بسیار مستید و بنام خود بخوانید اما آتش
 نگذارید. پس گاو را که به ایشان داده شده بود گرفتند و آنرا حاضر ساخته نام بل را از صبح
 تا ظهر خوانده میگفتند ای بل را جواب بده، لیکن هیچ صدای جوابی نبود و ایشان بر مذبحی که ساخته
 بودند حبت و خیز می نمودند. بوقت ظهر ایلیا ایشان را مسخره نموده گفت: باد از بلند بخوانید زیرا
 که او خداست. شاید متفکر است یا بخلوت رفته یا در سفر میباشد یا شاید که در جواب است و
 باید او را بیدار کرد و ایشان باد از بلند بخوانند و موافق عادت خود حشیر را به تنهایی و نیزه ها
 مجروح می ساختند بحدی که خون بر ایشان جاری میشد. بعد از گذشتن ظهر تا وقت
 گذراندن بدین عصری ایشان بنوت میگردیدند، لیکن نه آوازی بود و نه کسی که جواب دهد
 یا توجه نماید. آنگاه ایلیا تمامی قوم گفت نزد من بیایید و تمامی قوم نزد وی آمدند و مذبح
 هیوه را که خراب شده بود تعمیر نمود. و ایلیا موافق شماره اسباط بنی یعقوب که کلام خداوند
 بر وی نازل شده گفته بود که نام تو اسرائیل خواهد بود و دوازده سنگ گرفت. و به آن سنگها
 مذبحی بنام هیوه بنا کرد و کردار خود بخندتی که کنجایش دو پیمان بزر داشت ساخت. و همیزم را
 ترتیب داد و گاو را قطعه قطعه نموده آنرا بر همیزم گذاشت پس گفت چهار خمر از آب پر کرد

آزار قربانی خستنی و بهریم بریزید. پس گفت بار دیگر بیدار دیگر کردند و گفت بار سوم
 و بار سوم کردند. و آب کرد اگر دنج جاری شد و خندق نیز از آب پرگشت. و در وقت
 گذراندن بنی عیسری ایلیای بنی نزدیک آمده گفت: ای یهوه خدای ابراهیم و اسحاق
 و اسرائیل امروز معلوم شود که تو در اسرائیل خدا هستی و من بنده تو هستم و تمام این کارها را
 بفرمان تو کرده ام. مرا اجابت فرمای خداوند مرا اجابت فرما که این قوم بدانند که تو یهوه
 خدا هستی و اینک دل ایشان را باز پس گردانیدی. آنگاه آتش یهوه افتاد و قربانی خستنی
 بهریم و سگها و خاک را بلعید و آبراکه در خندق بود رسید. و تمامی قوم چون این را دیدند بروی خود
 افتاده گفتند یهوه او خداست. یهوه او خداست. و ایلیا به ایشان گفت نیایی بل را بگیر
 کنی از ایشان ربانی نیابد. پس ایشان را گرفتند و ایلیا ایشان را نزد نهر قشون فرود آورده ایشان را
 در آنجا گشت. و ایلیا به آخاب گفت برآمده اکل و شرب نما زیرا که صدای باران بسیار می آید
 پس آخاب برآمده اکل و شرب نمود و ایلیا بر قلعه کرمل برآمده و به زمین خم شده روی خود را بمیان
 زانویش گذاشت و به خادم خود گفت بالا رفته بسوی دریا نگاه کن و او بالا رفته نگرست و گفت
 که چیزی نیست و او گفت مهربانه دیگر برو. و در مرتبه ششم گفت که اینک ابری کوچک بقدر
 کف دست آدمی از دیار می آید. او گفت برو به آخاب بگو که عرابه خود را ببند و فرود شو مباد
 باران ترا مانع شود. واقع شد که در اندک زمانی آسمان از ابر غلیظ و باد سیاه فام شد و باران

سخت بارید و آخاب سوار شد و به زبر عیل آمد . و دست خداوند به ایلیا نهاد و پیشدگم کرد و در است
و پیش روی آخاب دوید تا به زبر عیل رسید .

باب نوزدهم ز کتاب اول پادشاهان

و آخاب ایزابل را از آنچه ایلیا کرده و چگونه جمع ایلیا را بشماریده بود خبر داد .
ایزابل رسولی نزد ایلیا فرستاده گفت خدا این من مثل این بلکه زیاده از این عمل
نماید ، اگر فردا قریب به این وقت جان ترا مثل جان کبی از ایشان نسازم ، چون
او اینرا فهمید برخاست و بجهت جان خود روانه شده به بئر شمع که در یهودا است آمد و
خادم خود را در آنجا گذاشت و خودش سفر یک روز به بیابان کرده و زیر درخت اردجی نشست
و برای خوشتن مرکب خواسته گفت : ای خداوند پس است جان مرا بگیر زیرا که پدر مرا
بهر فتنم . و در زیر درخت اردج دراز شده خوابید و اینک فرشته او را لمس کرده بوی
گفت برخیز و بخور . چون نگاه کرد اینک نزد سرش قرص نان بر کفهای داغ و کوزه از
آب بود . پس خورد و آشامید و بار دیگر خوابید . و فرشته خدا بار دیگر برگشته او را لمس کرد
و گفت برخیز و بخور زیرا که راه برای تو زیاده است . پس برخاسته خورد و نوشید و جهت
خوراک چهل روز و چهل شب تا حویب که کوه خدا باشد رفت و در آنجا به مغار و در آنجا

در آن بسر برد و اینک کلام خداوند به وی نازل شد و او گفت ای ایلیا ترا در اینجا چه کار است
 او در جواب گفت بجهت یهوه خدای لشکر با غیرت عظیمی دارم زیرا که بنی اسرائیل عهد ترا ترک
 نموده مذبحهای ترا منهدم ساخته و انبیای ترا بشمشیر کشته اند و من تنهایی باقی مانده ام و قصد
 هلاکت جان من نیز دارند . او گفت بیرون آ می و بجهت خداوند در کوه بایست . و اینک
 خداوند عبور نمود و با او شمس تحت کوهبارقش ساخت و صخره ها را بحضور خداوند خرد کرد ، اما
 خداوند در باد نبود . و بعد از باد زلزله شد ، اما خداوند در زلزله نبود . و بعد از زلزله آتشی آمد خداوند
 در آتش نبود و بعد از آتش آوازی ملایم و آهسته . چون ایلیا این را شنید روی خود را
 به ردای خویش پوشانیده بیرون آمد و در دهنه مغاره ایستاد و اینک با تفسی با او گفت
 ای ایلیا ترا در اینجا چه کار است . او در جواب گفت بجهت یهوه خدای لشکر با غیرت عظیمی
 دارم زیرا که بنی اسرائیل عهد ترا ترک کرده مذبحهای ترا منهدم ساخته اند و انبیای ترا بشمشیر
 کشته اند و من تنهایی باقی مانده ام و قصد هلاکت جان من نیز دارند پس خداوند به او
 گفت روانه شده براه خود به بیابان دمشق برگرد و چون برسی حزائیل را بپادشاهی ارام
 مسح کن : یهو ابن نمشی را بپادشاهی اسرائیل مسح نما و الیشع بن شافاط را که از ابل محوله
 مسح کن تا بجای تو بنی بشود . و واقع خواهد شد هر که از شمشیر حزائیل رانی یا بدیهو او را
 بقتل خواهد رسانید و هر که از شمشیر سهو رانی یا بد الیشع او را بقتل خواهد رسانید . اما در
 اسرائیل هفت هزار نفر را باقی خواهم گذاشت که تمامی زانوی ایشان نزد بعل خم شده اند

و تمامی دهنهای ایشان اورا بوسیده است . پس از آنجا روانه شده اشع بن فاط را یافت که
 شیار میکرد و دوازده جفت گاو پیش دی و خودش با جفت دوازدهم بود . چون ایلیا از او سبزه
 ردای خود را بروی انداخت . او گاوها را ترک کرده از عقب ایلیا دید و گفت بگذار که پدر و مادر
 خودم را بوسم و بعد از آن در عقب تو آیم . او ویرا گفت برو و برگرد زیرا توجه کرده ام پس
 از عقب او برگشته یک جفت گاو را گرفت و آنها را دج کرده گوشت را با آلات گاو سخت
 و بیکسان خود داد که خورند و بر جاسته از عقب ایلیا رفت و بخدمت او مشغول شد .

باب اول از کتاب دوم پادشاهان

و بعد از وفات آخاب سواب بر اسرائیل عاصی شدند . آخر ما را از پیچره بالاخانه
 خود که در سامره بود افتاده و بیمار شد . پس سولان را روانه نموده به ایشان گفت نزد زبول
 خدای عثرون رفته و بپرسید که آیا از این مرض شفا خواهم یافت . و رفته خداوند به ایلیا
 تشبی گفت برخیز و به ملاقات رسولان پادشاه سامره برآمد و ایشان بگو که آیا از عثیه که خدای
 در اسرائیل نیست شما برای سوال نمودن از زبول خدای عثرون میروید پس خداوند چنین بگوید
 از بصری که بر آن برآمدی فردو نخواهی شد . بلکه بسته خواهی مرد . ایلیا رفت و رسولان نزد

وی برشتند و او به ایشان گفت چرا برشتید. ایشان در جواب گفتند شخصی بملاقات ما برآمده
 ما را گفت بروید نزد پادشاهی که شما را فرستاده است مراجعت کرده و را گوید خدا و جنین
 میفرماید: آیا از آنجایی که خدائی در اسرائیل نیست تو برای سوال نمودن از بلعل زبوب خدی
 عقرون میفرستی. بنا بر این از تسبری که بر آن برآمدی فرود نخواهی شد، بلکه هسته خواهی بود.
 او به ایشان گفت بیات شخصی که بملاقات شما برآمد و این سخنان را به شما گفت چگونه بود.
 ایشان او را جواب دادند مرد مومی دار بود و کمربند چرمی بر کمرش بسته بود. او گفت ایلیا
 تیشی است. آنکه سردار پنجابه را با پنجاه نفرش نزد وی فرستاد و او نزد وی آمد در حالتی که
 او بر قلعه کوه نشسته بود و بوی عرصن کرد که ای مرد خدا پادشاه میگویی به زیر آبی. ایلیا
 در جواب سردار پنجابه گفت اگر من مرد خدا هستم آتش از آسمان نازل شده ترا و پنجاه نفر ترا
 بسوزاند. پس آتش از آسمان نازل شده و او را و پنجاه نفرش را بسوخت. و با سردار
 پنجابه و دیگران با پنجاه نفرش نزد وی فرستاد و او و را خطاب کرده گفت ای مرد خدا
 پادشاه چنین میفرماید که نزدی زیر آبی. ایلیا در جواب ایشان گفت اگر من مرد خدا هستم آتش
 از آسمان نازل شده ترا و پنجاه نفر ترا بسوزاند پس آتش خدا از آسمان نازل شده و او را
 و پنجاه نفرش را بسوخت. پس سردار پنجابه سوم را با پنجاه نفرش فرستاد و سردار پنجابه
 سوم آمده نزد ایلیا برانود و در آمد و از او التماس نموده گفت که ای مرد خدا، تنها اینست که

جان من جان این پناه نصرند کانت در نظر تو عزیز باشد. اینک آتش از آسمان نازل شده
آن دو سر در پنجابه اول را با پنجابه های ایشان سوزانید. اما الان جان من در نظر تو عزیز باشد.
فرشته خداوند به ایلیا گفت همراه او بر آئی از او سرس پس برخاسته همراه وی نزد پادشاه
فرود شد و ویرا گفت خداوند چنین میگوید چونکه رسولان فرستادی تا از بعل زبوس خدای
عقرون سوال نمایند آیا از این سبب بود که در اسرائیل خدائی نبود که از کلام او سوال نمائی.
بنابر این از بتری که بآن برآمدی فرود نخواهی شد البته خواهی مرد پس موافق کلامی که خداوند
به ایلیا گفته بود مرد و یهورام در سال دوم یهورام بن یوشافاط پادشاه یهودا و جایش پادشاه
شد زیرا که او را پسری نبود و بقیه اعمال آخری که کرد آید کتاب توایح ایام پادشاهان
اسرائیل مکتوب هست.

باب دوم از کتاب دوم پادشاهان

و چون خداوند اراده نمود که ایلیا را در گردباد آسمان ببرد. واقع شد که ایلیا
آتش از جلال روانه شدند. ایلیا به آتش گفت و اینجاست که زیرا خداوند مرا به بیت سل فرستاده
آتش گفت بجات نهوه و حیات خودت قسم که ترا ترک نکنم پس به بیت سل رفتند و
پسران انبیائی که در بیت سل بودند نزد آتش بیرون آمده و گفتند آیا میدانی که امر خداوند
آقای ترا از فوق سر تو خواهد برداشت. او گفت من هم میدانم خاموش باشید. ایلیا

به گفت ای ایلع در اینجا بمان . زیرا خداوند مرا به اینجا فرستاده است . او گفت بجات یهوه و بجات
 خودت قسم که ترا ترک نکنم ، پس به اینجا آمدند . و پسران بسیاری که در اینجا بودند نزد ایلع آمده و می
 گفتند آیا میدانی که امروز خداوند آقامی ترا از فوق سه توبه میدارد . او گفت من هم میدانم حارث
 باشید . ایلیا ویرا گفت در اینجا بمان زیرا خداوند مرا به اردن فرستاده است . او گفت بجات
 یهوه و بجات خودت قسم ترا ترک نکنم . پس هر دو می ایشان روانه شدند . و پنجاه نفر از پسران انبیا
 رفته در مقابل ایشان از دور ایستادند و ایشان نزد اردن ایستاده بودند . پس ایلیا ردای خویش را
 گرفت و آزار پیچید و آبرازد که باین طرف و آن طرف شکافته شد و هر دو می ایشان بر کشتی عبور نمودند .
 و بعد از گذشتن ایشان ایلیا به ایلع گفت آنچه را که میخواهی برای تو بکنم پس را آنچه از تو
 برداشته شوم بخواه . ایلع گفت نصیب مضاعف روح تو بر من بشود . او گفت خیر و شواری هستی
 اما اگر حسنی که از تو برداشته شوم را ببینی از برای من چنین خواهد شد و آلا نخواهد شد . و چون
 ایشان میرفتند گفتگو میکردند اینک عزابه آتیشن ایشان را از یکدیگر جدا کرد و ایلیا در کرد
 به آسمان صعود نمود . و چون ایلع این را بدید فریاد برآورد که ای پدرم ای پدرم ، عزابه سراسر
 و سوارانش . پس او را دیکر ندید و جامه خود را گرفته آزار به دو حصه چاک زد . و ردای ایلیا را
 که از او افتاده بود برداشت و برشته کنجاره اردن ایستاد . پس ردای ایلیا را که از او
 افتاده بود گرفت و آبرازد و گفت یهوه خدای ایلیا کجاست چون او نیز آبرازد و باین طرف

آن طرف شکافته شد و اشع غبور نمود . و چون سپهران بسیار که روی او در آریجا بودند او را دیدند گفتند
روح الییا بر اشع می باشد و برای ملاقات وی آمده او را رو بر زمین تعظیم نمودند و او را گفتند انیک با
بنده کانت پنجاه مرد قوی هستند . متنا اینکه ایشان بروند و آقای رحمت جو نمایند شاید روح خداوند
او را برداشته یکی از کوهها یا در یکی از دره ها انداخته باشد . او گفت نفرستید . اما بجای بروی
ابرام نمودند که خجل شده گفت نفرستید . پس پنجاه نفر فرستادند و ایشان را جستجو نمودند اما او
نیافتند . و چون او در آریجا توقف می نمود ایشان نزد وی برگشتند و او به ایشان گفت ای شما را
نگفتم که نزدید . و ابل شهر بر اشع گفتند انیک موضع شهر نیکو است چنانکه آقای مامی بنید لکن
آبش ناگوار و زینش بی حاصل است . او گفت نزد من طشت نومی آورده نمک در آن بگذارید
پس برایش آورند . و او نزد چشمه آب بیرون رفته نمک را در آن انداخت و گفت خداوند
چنین میگوید این آب را شفا دادم که بار دیگر مرگ یا سحایی از آن پدید نیاید پس آب تا ابرو
بر حسب سخنی که اشع گفته بود شفا یافت . و از آنجا به بتل برآمد و چون او براد می آمد اطفال
کوچک از شهر بیرون آمده او را سخریه نموده گفتند ای کحل بر آبی ، ای کحل بر آبی . و او بعبت
برگشته ایشان را دید و ایشان با هم هیوه لغت کرد و دو خرس از کحل بیرون آمد و هیل و دهر
از ایشان بدرید . و از آنجا کوه کرل رفت و از آنجا به سامره مراجعت نمود .

رجعت ایلانی

در باب سوم و چهارم کتاب ملاکی بنی که نوشتش از آغاز سال ۱۶۰۰ پیش از مسیح حساب داده شده . روز رستاخیز بزرگ و ظهور پیامبری بس بزرگ را که اشاره به ظهور حضرت عیسی علیه السلام باشد مشکوکی میکند و آمدن ایلانی را پیش از آن روز عظیم خبر میدهد و از قول خدا چنین میگوید : « اینک من ایلای بنی را قبل از رسیدن روز عظیم و مهیب نزد شما خواهم فرستاد . و او دل پران را بسوی سپران دل سپارن را بسوی پاران خواهد برگردانید . مبادا بایم درین راه لعنت برنم . »

در قاموس کتاب مقدس ، این خبر را اشاره به ظهور حضرت یحیی علیه السلام میداند و نویسد : « در فصل چهارم صحیفه ملاکی بنی مسطور است که ایلای بنی قبل از آمدن مسیح به این جهان بیاید و خود مسیح این مطلب را شرح داده فرموده است که یحیای تعمید دهنده همان ایلای بود . » گفته های قاموس کتاب مقدس که یحیی همان ایلای دانسته با استناد به باب نهم نخبیل و قافا میباشد . در قسمتهای اول آن گفته های مردم درباره حضرت مسیح اشاره میکند و میگوید : بعضی میگفتند که یحیی از مردگان برخاسته . بعضی میگفتند الیاس ظاهر شده و دیگران میگفتند یکی از انبیای پیشین برخاسته است .

در دنبال سخنان یاد شده پس از ذکر مطالبی مجدداً به همان گفته با اشاره میکند و می نویسد : و

ہنگامی کہ او دسیح (تہائی دعا) کر دے گا کہ اس کے ساتھ ہو ورنہ ان پر سیدہ گفت
مردم مرا چہ کسی میدانند. در جواب گفتند یحییٰ تمہید دہندہ بعضی ایاس و دیگران میگویند
یکی از انبیای پیشین برخاستہ است. بدیشان گفت شما مرا چہ کسی دانید. پطرس
در جواب گفت مسیح خدا.

دیدار موسیٰ و ایاس و عیسیٰ علیہ السلام

در میانہ ہامی همان باب نہم انجیل لوقا است کہ از حضرت مسیح مہن یکوید و مینویسد:
پطرس و یوحنا و یعقوب را برداشتہ بر فراز کوہی برآمدند و غائب شدند و چون دعا میکرد ہیات
چہرہ او قبدل گشت و لباس سفید و درخشان شد کہ ناگاہ دومرد یعنی موسیٰ و ایاس
با وی ملاقات کردند و بہ ہیات جلالی ظاہر شدہ در بارہ رحلت او کہ میبایست نمودی در
اورشلیم واقع شود گفت گومی کردند پس بیدار شدہ جلال او و آن دومرد را کہ با وی بودند
دیدند و چون آن دو نفر از او جدا میشدند پطرس بہ عیسی گفت کہ ای استاد. بودن ما
در اینجا خوبست پس شہ سایبان بسازیم. یکی برای تو و یکی برای موسیٰ و یکی برای ایاس.
زیرا کہ نمیدانست چہ میگفت و این سخن ہنسوز بر زبانش میبود کہ ناگاہ باری پدیدار شدہ بر ایشان
سایہ افکند و چون داخل بر میشدند ترسان گردیدند. آنگاہ صدائی از ابراہیم کہ این ست پس
حبیب من، اورا بشنوید و چون این آواز رسید عیسی را تنہا یافتند و ایشان گفت ماندند

و از آنچه دیده بودند بحکیم را در آن ایام خبر دادند .

نتیجه

از آنچه که تفصیل گفتیم و نوشتیم و از گواهی های استواری که آوردیم ، خضر مبدء و اوره را
 خوب شناختیم و دانستیم که در نوشته های یهود بنام المیا و در قرآن مجید بنام الیاس است و
 از زبان رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه لقب خضر خوانده شده . و نیز دانستیم که در حال
 حیات به آسمان عروج کرده و زنده جاودانی میباشد . روی اصل همان مقام و منزلت
 معنوی و حیات جاودانی است که در نوشته های دینی نام و آوازه پیدا کرده و یار و یاور
 در ماندگان و پشت پناهِ آنان خوانده شده است . گرچه بحسب ظاهر نزدیک پانصد سال از
 حضرت موسی علیه السلام فاصله داشته ، ولی در باب هم نخل لوقا دیدیم که این پیغمبر است
 نزد حضرت عیسی علیه السلام نمایان شده و هر سه فرستاده خدا یکدیگر را ملاقات کرده اند .
 بعبارت دیگر روح پاک آن دو در یکل جسمانی جلوه گری کرده و نزد عیسی مسیح حاضر شده و با او
 بگفت و گو پرداخته اند و بامر خدا رجعتش را به او خبر داده اند . با توجه به همین مقام معنوی
 جاودانی است که در کتب تصوف و عرفان ، قطب طریقت و شیخ آرا بنام خضر راه یاب کرده اند ،
 یعنی قطب مرشد را از کلمات صفات و راه و روش بهیتری گفتند و مظهر خضر یا الیاس دانستند .
 این وجه تشبیه بیکان بجا و خوبست و رو بهیمرقه هر پیغمبری پاک و پارسا و دانا و مینای نینی با

میوان مطهر حضرت است بمچاکد این قسبل بران لبند پای را به حضرت مسیح علیه السلام تشبیه
میکنند و آنرا مسیح نفس میخوانند .

مردی دل که مسیح نفسی یابد که انفس خوش بوی کسی یابد

(حافظ)

در دو جا از قرآن مجید بنام الیسع هم برخوردیم . با بررسی آئی که کردیم ، او را هم خوب
شناختم . الیسع همان الیشع در نوشته های یهود است که خلیفه و جانشین
ایلمانی بوده و او هم دارای مقام و منزلت رفیع میباشد . سرگذشت این دستاورد
خدا هم در نوشته های یهود تفصیل یابد شده . چون اصل مقصود ما شناسائی حضرت معصوم بود که بصورت
معمّا در آمده ، از این رو در باره شرح احوال الیسع یا الیشع شیوه اختصار را
رعایت کردیم که سخن بدراز آید . امید است این بررسی مورد پسند پژوهشگران باشد
و از لحاظ نمایان ساختن داستان رازمانند سودمند گردد . والسلام

پایان







سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران